

تلاشی برای افشای امر غایب در جنبش کارگری

تصویر اول: کارگران در صف‌هایی افقی در کنار هم تا انتهایی که کادر اجازه می‌دهد جا گرفته‌اند. با لباس‌هایی متنوع و رنگی ایستاده‌اند و هر دو دست خود را به‌عنوان نشانه‌ی پیروزی و قدرت بالا آورده‌اند. چهره‌هایشان نشان از استحکامشان دارد و لبخندی به نشانه‌ی همبستگی.

تصویر دوم: تعداد بسیار زیادی از کارگران روبه‌روی کارخانه نشسته‌اند، کارگری از پشت نیسان وانتی آبی‌رنگ بالا رفته و در حال سخنرانی برای دیگر کارگران است. کارگران پلاکاردهایی با عنوان «کارگران بیدارند از استثمار بیزارند» و «جامعه‌ی کارگری هیچ فریادرسی ندارد» در دست گرفته‌اند. چهره‌ی آفتاب‌سوخته‌ی کارگران از داخل عکس و فیلم‌ها هم پیداست.

تصویر سوم: خانواده‌های کارگران (همسر و فرزندان) برای حمایت و اعلام همبستگی با آن‌ها روبه‌روی فرمانداری شهر در کنار کارگران در حال اعتراض‌اند و شعار «فرزند کارگرانیم، کنارشان می‌مانیم» سر می‌دهند.

تصاویر بسیار زیادی از اعتراضات کارگری را می‌توان ترسیم کرد. در چند سال اخیر، اعتراضات کارگری بخش قابل‌توجهی از محتوای رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی را به خود اختصاص داده‌اند. جنبش کارگری، تاریخی طولانی را در ایران پشت سر گذاشته است. هزینه‌های زیادی کارگران در طول این سالیان پرداخت کرده‌اند، زندان، بیکاری، بیماری و مرگ ناشی از حوادث کار، تنها قسمتی از روایت کارگران در طول زندگی خود است. فشارهای پی‌درپی ناشی از ایمن نبودن کار، بحران‌های اقتصادی، سیاست‌های سرکوب و هراس که توسط حکمرانان اعمال می‌شود، روزبه‌روز شرایط را برای کارگران سخت‌تر می‌کند. جریان کارگری به‌درستی و با قدرت سعی کرده است که علی‌رغم تمامی این محدودیت‌ها و موانع ساختاری و غیرساختاری، ایده‌های پیشرو خود را همراه با تکنیک‌هایی اعم از تجمعات متعدد، ایجاد سندیکا، اعتصاب و اعتراضات روزمره بتواند مطالبه کند و اجازه ندهد که امکان تخیل برای ساخت زندگی بهتر از آنان گرفته شود. هرچندکه در بدو امر، به‌دنبال خواسته‌هایی باشد که برای یک زندگی حداقلی باید ممکن شوند.

اما به‌نظر می‌رسد، در طول این مسیر، نقاطی هم نادیده و یا مغفول مانده‌اند و یا اگر به آنها پرداخته شده است، به‌صورت عینی در کنش فردی و جمعی کارگران تغییرات محسوسی ایجاد نکرده است. آنچه که می‌تواند برای ما مساله ایجاد کند، نشانه‌های غایب درون همین تصویرهاست. تمام این تصاویر از فقدان رنج می‌برند و هیچ دالی را نمی‌توان پیدا کرد که امر غایب را برای ما حاضر کند. به همین خاطر باید با ذهنیت انتقادی به خوانش آنچه که اتفاق افتاده پرداخت و فقدان‌ها را افشا کرد. خوانش انتقادی‌ای که در نهایت بتواند باعث افزون‌شدن سوبه‌های مترقی یک جنبش شود. وقتی از یک جنبش اجتماعی صحبت می‌شود به این معنا نیست که امر سیاسی در درون آن نادیده گرفته می‌شود. امر سیاسی در اینجا به‌صورت مستقیم و بلاواسطه با امر اجتماعی و جنبش اجتماعی گره‌خورده است و نمی‌توان تقلیل‌گرایانه، آن را مورد بررسی قرار داد. ارتباط ارگانیک بین جنبش‌های اجتماعی، می‌تواند هر کدام از کنشگران را نسبت به وضعیت خود، هوشیارتر کند و باعث شود سوژه‌ی سیاسی نسبت به میدان کنشگری خود، حساسیت‌های بیشتری داشته باشد، چراکه هیچ کنشی به صورت انتزاعی، معنا پیدا نمی‌کند. پیوند بین نظریه و عمل،

دیالکتیکی و تکوینی است، به همین خاطر نظریه‌پردازی هم به‌صورت مجزا و در خلا، نابسنده و غیرمطلوب است. اینجا هم تلاشی شده است تا بتوان از منطقی درون‌ماندگار، ولی نه به‌عنوان فعال کارگری که درکی بلاواسطه با این میدان کنش داشته است، نگاهی به روندهای موجود در جنبش کارگری انداخت.

زن کارگر، کارگران مهاجر و سلبریتی‌های فعال کارگری، سنخ‌های مختلفی‌اند که هرکدام می‌توانند به‌صورت متفاوتی، نحوه‌ی طرد و حذف سوژه‌های درون جنبش کارگری را برای ما افشا کنند. از طرف دیگر، فقدان بحث و جدال درون جنبش کارگری در مورد مسائل محیط‌زیستی و وضعیت کارخانه‌ها و یا به‌صورت مشخص مسأله‌ی آب، بخش دیگری از حاکمیت ایده‌های تقلیل‌گرایانه و از پیش تعیین‌شده را که به‌شدت تثبیت شده‌اند، نشان می‌دهد. البته که نباید تصور کرد، به‌صورت آگاهانه، در حال حاضر جنبش کارگری هم همین رویه را در پیش گرفته است. این واکاوی، برای این است که جریان کارگری بتواند مسیر رهایی‌بخش خود را از درون وضعیت فعلی سرعت ببخشد تا بتواند هم موانع ساختاری موجود را که ناگزیر، سدهایی را ایجاد کرده شناسایی کند و هم نسبت به فرایندهایی که درون جنبش رخ می‌دهد و منجر به عدم توجه به فقدان‌ها شده، آگاهی بیشتری پیدا کند.

نظریاتی که همچنان بر منطقی کلاسیک و سنتی پای می‌فشارند و تنها از منطق تضاد کار و سرمایه به‌عنوان تنها تضاد موجود حرف می‌زنند و هرگونه بحثی را تا از بین رفتن این تضاد، به تعویق می‌اندازند، مانع از دیدن همچنین اموری می‌شوند. اما اگر بخواهیم از منطق کلیشه‌ای دوگانه‌ی کار-سرمایه (به‌عنوان تنها تضاد واقعی) خارج شده و بدون افتادن در دام سیاست هویت، این‌گونه طرد و حذف‌های درونی را از بیرون فهم کنیم، چگونه باید آن را نشان دهیم؟

جایگاه سوژه‌ی زن

مجادلات فمینیستی تئوریک و پراتیک زیادی راجع به این موضوع درگرفته است که آیا با از بین رفتن نظام سرمایه‌داری، امکان رهایی‌بخشی هم برای زنان میسر می‌شود؟ مسأله‌ی زن را چگونه در این میان می‌توان تحلیل کرد؟ زمانی که مفهوم سیاست، گسترش پیدا کرد و از معطوف بودن به منطق قدرت دولتی رهایی یافت، راه برای تحلیل‌های فمینیستی هم هموار شد. سیاستی که گرامشی، مفهومش را برای پشتیبانی از همه‌ی فعالیت‌هایی بسط می‌دهد که قصد دارند سرشت رضایت و اقناع خودجوشی را که در جامعه‌ی مدنی شکل گرفته، متحول سازند [i].

برای نشان دادن جایگاه سوژه‌ی زن، می‌توان دو سطح را نشانه گرفت. این دو سطح با یکدیگر ترکیب شده، و طرد و حذف را بازتولید می‌کنند.

۱- سطح ساختاری و قانونی؛ این منطق هم از طرف نهادهای قدرت و سازوبرگ‌های ایدئولوژیک حاکم در حال عمل‌کردن است و هم از طرف هنجارهای عمومی مردسالارانه در سطح اجتماع.

اعتراضاتی که توسط کارگران شکل گرفته و در سراسر کشور می‌توان آن را دنبال کرد، مطالباتی را هم بیان می‌کنند، مطالباتی که به مقررات‌زدایی، خصوصی‌سازی، عدم پرداخت حقوق معوقه و دستمزدهای ناکافی می‌پردازند. همه چیز در قالب مبارزه‌ای، صرفاً در عرصه‌ی تولید، بر سر نرخ تولید و توزیع ارزش اضافی دور می‌زند. بیانیه‌ها و مطالبات این اعتراضات کارگری را که دنبال کنیم همین خطوط برای ما بیشتر روشن می‌شود.

بسیاری، تعداد کم زنان کارگر در اقتصاد رسمی کشور را، که تنها حدود 7 درصد کارگران [ii] را شامل می‌شوند، دلیلی کافی برای عدم حضور زنان در اعتراضات کارگری می‌دانند. در واقع غیاب آن‌ها در این عرصه، توجیه غیاب سوژه‌ی زن در جنبش کارگری شده است. در حالی که خود این غیاب، باید مورد پرسش این جنبش قرار بگیرد. بخش مهمی از عدم حضور زنان در اقتصاد رسمی کشور و تعداد کم زنان کارگر در بخش دولتی، به روند تبعیض‌آمیز استخدامی بر می‌گردد. روندهای تبعیض‌آمیزی که هم سیستماتیک و هم سلیقه‌ای هستند و این درهم‌آمیختگی، امور غیرطبیعی را طبیعی جلوه داده است. این روند به‌گونه‌ای بوده است که گزاره‌ی «زنان در کارخانه‌ها حضور بسیار کم‌رنگی دارند پس نقشی هم در اعتصابات و تجمعات ندارند»، استدلالی بدیهی شمرده می‌شود. زنان، منبع کارگران ارزان را تشکیل داده، زنانی که با زنان کار می‌کنند، عنوان «کارهای زنانه» را بر دوش می‌کشند و دستمزد خود را فرعی قلمداد می‌کنند [iii].

در این میان تجربه‌ی زیسته‌ی زنان کارگر و میزان تمایل آن‌ها برای حضور و عدم حضور در فضاها کارخانه‌ای هم اهمیت دارد که خود این مبحث، به‌دلیل متغیرهای پیشینی مانند آزار جنسی و جنسیتی، عدم زیرساخت لازم مانند نبود مهدکودک برای فرزندان این زنان، کلیشه‌های رایج جنسیتی، ذهنیت زنان کارگر و ...، باید به‌صورت جداگانه مورد بررسی قرار بگیرد.

طبق آمارهای موجود، زنان بیش از 70 درصد از بخش اقتصاد غیررسمی را تشکیل می‌دهند، در کارگاه‌های کوچک با دستمزد کم کار می‌کنند و بیمه ندارند. زنانی که هیچ‌وقت حضوری ندارند تا بتوانند درکی از وجود سندیکا داشته باشند. (خانه‌ی کارگر اتحادیه‌های مختص به زنان را شکل داده، اما اتحادیه‌ی مستقلی مربوط به زنان کارگر وجود ندارد). پایمال‌شدن حق امنیت شغلی، اخراج خودسرانه و نبود شرایط استاندارد شغلی، تنها بخشی از دشواری‌هایی است که زنان کارگر غیررسمی تجربه می‌کنند. در همین راستا، کار زنان کارگر کشاورز نیز نادیده گرفته می‌شود. در حالی که بیش از 60 درصد فعالیت‌های کشاورزی و دامداری را انجام می‌دهند [iv].

از طرفی دیگر، ایدئولوژی حاکم هم در یک منطق پیشینی، زن را از عرصه‌ی عمومی حذف می‌کند و امکان ظهور و بروز آن را گرفته است. ایدئولوژی که درهم‌تنیدگی زیادی با انباشت ساختاری مردسالاری به‌صورت بین‌الذهانی دارد و یک نوع مانع پیشاجنبشی را شکل داده است که به‌صورت مستقیم در درون جنبش کارگری هم خودش را نشان می‌دهد. فقدان مطالبه‌گری درباره‌ی همین محدودیت‌ها و فرایندهای ساختاری هم به‌وضوح دیده می‌شود. کمتر مطالبه و یا بیانیه‌ای را می‌توان سراغ گرفت که به‌صورت مستقیم، بر بازپس‌گیری حق زنان در جنبش کارگری تاکید کرده باشد.

۲- تعریف دوباره‌ی مفهوم کارگر و «نامیده‌نشدن» به‌عنوان کارگر

اگر به بیش از 50 تجمعی که به نام جنبش کارگری در این چند سال اخیر مخابره شده است، نگاهی انداخته شود، متوجه می‌شویم که چگونه تجمعات و تحصناتی که با عنوان «اعتراضات کارگری» منتشر می‌شوند، تصاویری غالباً مردانه را نشان می‌دهند. شاید بتوان این را به‌گونه‌ای دیگر هم عنوان کرد؛ اینکه چگونه این تصویر از مبارزه‌ی طبقاتی که بیشتر درگیر کار مزدی در محیط صنعتی است، بسیار قدرتمند است.

اما کارگران فقط در درون کارخانه‌ها و کارگاه‌ها نیستند. کارگران پس چه کسانی‌اند؟ ما با یک سری تقسیم‌بندی و قشر‌بندی خنثی مواجه نیستیم، نحوه‌ی تقسیم‌بندی و قشر‌بندی‌ای که از جامعه ارائه می‌شود، یک وجه سیاسی دارد. این وجه سیاسی اما به چه معناست؟ اینکه چه گروه‌هایی ذیل یک طبقه آورده می‌شوند، در همبستگی‌های سیاسی‌ای که انتظار می‌رود و یا قرار است ساخته شود هم تأثیر دارند.

وقتی طبقه‌بندی از جامعه را حول بحث صنف به معنای شغل صرفاً قرار دهیم، کنش سیاسی ما هم در حد «جزء» باقی می‌ماند و هیچ‌وقت توانایی تشکیل ساخت یک «کل» را ندارد. اما وقتی یک طبقه‌بندی از طبقات ارائه می‌شود، از یک‌گونه ائتلاف و اتحاد هم صحبت به میان می‌آید. اکنون می‌توان مبتنی بر یک چارچوب نظری مشخصی مبتنی بر بازتولید اجتماعی این طبقه‌بندی را ارائه داد، چراکه از دل این امر هم یک شکلی از کنشگری استخراج می‌شود.

در این طبقه‌بندی معلم و پرستار و افراد خانه‌دار، کارگرند، چراکه همه در بازتولید اجتماعی [۷] سهم زیادی دارند؛ فعالیت‌هایی که بخش اعظم آن را زنان تشکیل می‌دهند. در همین رابطه اعتراضات معلمان هم جدا از جنبش کارگری نیست، اما زنان معترض معلم، تنها به‌مثابه شغل خود نامیده می‌شوند. پرستاران زیادی در طی این سال‌ها به شرایط نامناسب خود اعتراض کرده‌اند، اما کماکان ذیل عنوان «پرستاران» شناخته می‌شوند. بازشناسی دوباره این اعتراضات در یک طبقه‌بندی دیگر، کمک می‌کند تا سوژه‌ی زن کارگر را در این بین بتوان شناسایی کرد.

بخش مهمی از به‌شمار نیامده‌ها به تعبیر ژاک رانسیر، در تعریف مفهوم کارگر، زنان خانه‌دار هستند، نقشی که حیات/زندگی‌بخش است اما این زندگی‌بخشی به نظر نظم موجود هیچ ارزش‌افزوده‌ای تولید نمی‌کند. سهم آنان به‌صورت مداوم در تولید ارزش‌افزوده نادیده گرفته می‌شود و مازادی که تولید می‌کنند به دست کسانی دیگر تصاحب می‌شود.

هیچ‌وقت اعتراض گسترده‌ای در بین آن‌ها توان شکل‌گیری ندارد، برخلاف مردان فرودست که در یک جمع و اجتماعی از فرودستان، فرودستی خود را به اشتراک می‌گذارند. این به‌اشتراک‌گذاری، حتی اگر به‌دلیل سرکوب و یا عوامل دیگر، منجر به تشکل‌سازی، ایجاد سندیکا و جمع‌سازی هم نشود، میزانی از ارتباط و رابطه‌ی انسانی را در درون خود ایجاد می‌کند. روابطی انسانی که می‌تواند میزانی از انقیاد درونی سوژه را کاهش دهد.

اگر در نظریات مارکسیستی به‌صورت کلاسیک، تصور از کارگران این بود که در کارخانه‌ها دچار ازخودبیگانگی می‌شوند و کاری تکراری و پرمال را هرروزه باید انجام دهند که هیچ نسبتی با آن احساس نمی‌کنند، از خودبیگانگی زن خانه‌دار و یازنی که در خانه کار می‌کند، (همانند بافندگی، خیاطی، آشپزی)، به‌گونه‌ای دیگر خود را نشان می‌دهد. این زنان، در انزوا باید زندگی خود را ادامه دهند. درواقع حتی فرودستی خود را نمی‌توانند به اشتراک بگذارند، این انزوا در هر دو بخش، یعنی چه زنی که خانه‌دار است و چه زنی که در خانه کار می‌کند، یک نوع سازوکار از خودبیگانگی پیچیده‌تری را به وجود می‌آورد که ابعاد متفاوتی با ازخودبیگانگی به معنای کلاسیک آن دارد. می‌توان مثالی راجع به ترکیب این دو سطح هم زد؛ بحث قراردادهای موقت با دوره‌ی زمانی محدود (کوتاه‌مدت) غالباً در شرایطی مطرح می‌شود که کارفرمایی وجود داشته باشد. اما برای آن گروه از زنانی که در خانه کار می‌کنند، چه به‌صورت مستقل و چه پشتیبان، غالباً قراردادی وجود ندارد و یک توافق شفاهی با کارفرما یا اعضای خانواده صورت می‌گیرد. درهم‌تنیدگی کار تولیدی با کار منزل که از نظر قانون‌گذار امتیازی برای کار خانگی به‌حساب آمده، بر سختی کار این گروه از زنان می‌افزاید. کوچکی خانه‌های بسیاری از این زنان کارگر فشار بیشتری را بر آنان تحمیل می‌کند و باید در همان فضای خانه و غالباً با حداقل امکانات رفاهی به کسب‌وکار نیز بپردازند [۶]. در نهایت با بررسی وضعیت زنان کارگر می‌توان به پیوند بین خانواده/کار پرداخت. این پیوند به‌صورت مستقیم با اقتصاد سیاسی کارگران ارتباط دارد، اما به آن پرداخته نمی‌شود.

در همین نسبت است که خود مفهوم کارگر در درون خود، دچار طرد و حذف می‌شود. از یک سو، زمانی که کارگران، تمامیت خود را به رسمیت نمی‌شناسند، دچار ازهم‌گسیختگی و تقلیل‌گرایی می‌شوند

و امکان ظهور امر سیاسی از آن‌ها گرفته می‌شود، و از دیگر سو، اجتماع هم، تعریفی دیگرگون را به صورت مداوم تثبیت می‌کند و تصویر دیگری از جنبش کارگری ارائه می‌دهد که باعث تفکیک هر چه بیشتر جنبش‌های اجتماعی از هم می‌شود.

کارگرانی که می‌خواهند مرئی شوند

تجمع چند سال پیش عده‌ای از کارگران، روبه‌روی مجلس شورای اسلامی توجّهات را به خود جلب کرد. این عده در حالی که پلاکارد بزرگی به دست داشتند که روی آن نوشته شده بود «کارگر افغانی اخراج باید گردد» و «کارفرما حیا کن، افغانی را رها کن» روز کارگر را گرامی داشتند.

این پلاکارد و شعارها، جنبش کارگری را نمایندگی نمی‌کرد و نمی‌کند، اما نشان‌دهنده‌ی این بوده و هست که در بین عده‌ای از کارگران، چه تصویری درباره‌ی حضور مهاجران افغان در ایران، شکل گرفته است. تصویری که بی‌ربط با انگاره‌های رایج در بین عموم مردم و قوانین حاکم هم نبود. ساختارهای موجود هر چه بیشتر تلاش می‌کنند تا مسئولیت نظم اکنون را در حد ناچیزی فرو بکاهند و سوژه‌های انسانی را به‌جای آن مقصر قلمداد کنند. رویکردی که در نهایت باعث می‌شود برخی از کارگران ایرانی، وضعیت اجبارآمیز بسیاری از این مهاجران را، به‌دلیل شرایط سختی که خود درگیر آن هستند نادیده بگیرند و به‌جای آنکه اعتراض خود را در نسبت با پدیدآورندگان این وضعیت تعریف کنند، اسیر دست ایدئولوژی حاکم شده و در همان منطق بازی کنند.

اما مساله اینجاست که جنبش کارگری چگونه باید وضعیت خود را در نسبت با کارگران مهاجر، تعیین ببخشد؟ هیچ‌کس نمی‌تواند این امر را کتمان کند که مساله‌ی پناهجویان و مهاجران، نه‌تنها حل نشده است، که بحران در پی بحران، این واقعیت را شدت می‌بخشد که چگونه مناسباتی مانند مرزها، جنگ، تحریم و... میدان تمام‌عیاری برای نزاع بین شهروندان ایجاد کرده است. بسیاری از این پناهجویان حتی در این میدان نزاع هم نمی‌توانند شرکت کنند، چراکه شهروند محسوب نمی‌شوند. آن‌ها مدعیان عضویت در یک اجتماع سیاسی جدید هم نمی‌توانند باشند و قدرتی برخوردار از حاکمیت، به‌دنبال آن است که آن‌ها را کنترل کند. این گروه، عاری از وجوه اجتماعی و فرهنگی، سیاست‌زدایی می‌شوند و صداهای سیاسی آنان نادیده گرفته می‌شود [vii].

یک جنبش مترقی، چه کاری مهم‌تر از این می‌تواند انجام دهد که فضایی برای به‌میان‌آوردن صداهایی ایجاد کند که هم حاکمیت و هم اجتماع در صدد نامرئی‌کردن آن است؟ البته چگونگی به‌رسمیت‌شناختن این کارگران هم مهم تلقی می‌شود. چراکه صداهایی هم که تاکنون به نوعی شنیده شده، تنها به‌مثابه یک قربانی از آن‌ها یاد کرده است. قربانی در مقابل مجرم؛ دوگانه‌ای است که می‌تواند وضعیت اکثر کارگران افغان را توصیف کند. دوگانه‌ای که در نهایت هیچ‌گونه عاملیتی برای کارگر افغان باقی نمی‌گذارد؛ کارگرانی که در ساختمان‌ها و کوره‌پز خانه‌ها مشغول به‌کارند، سرایدار منازل‌اند، برخی اجازه‌ی کار نداشته و به‌اصطلاح نگاه رسمی، غیرقانونی‌اند و کارفرما هم در صورت به‌کارگیری این افراد، مشمول جریمه‌های سنگین می‌شود. کارفرمایی که در بسیاری از موارد، از این وضعیت به‌نفع خود استفاده کرده و کمترین میزان حقوق و دستمزد را برای این افراد تعیین می‌کند و به‌نوعی موجودیت آن‌ها را زیر سؤال می‌برد.

کارگران مهاجر، شامل کسانی‌اند که از نظام موجود کاری در ایران برون‌گذاری می‌شوند. به همین خاطر است که یکی از مهم‌ترین نقاطی که در آن امر سیاسی می‌تواند محقق شود، بازشناسی مجدد کارگران مهاجر است. جنبش کارگری می‌تواند جغرافیای درون خود را گسترش دهد و فارغ از مناسباتی که حاکم می‌خواهد، عمل کند و درون مطالباتش، تصویری که برای عده‌ای از کارگران درباره‌ی مهاجران قانونی و غیرقانونی ساخته شده را بشکند تا بتواند فارغ از مناسبات قدرت موجود، ادراکی متقابل را در

بین کارگرانی که با عناوین ایرانی و افغان و عراقی و... از هم‌گسسته می‌شوند، جاری کند. همین منطق است که می‌تواند آن‌ها را در همبستگی با دیگر کارگران، و رای مرزهای موجود هم کمک کند، چراکه منطق خود و دیگری، ابتدا در درون مرزها باید شکسته شود تا بتواند به خارج از مرز هم تسری پیدا کند.

علیه محوشدگی

در گذشته، جنبش‌های اجتماعی، رهبرانی سیاسی را از دل وضعیت خود خلق می‌کردند و این رهبران، ادعای نمایندگی برای این جنبش‌ها را در سر داشته و مشروعیت عمومی‌ای را در همین مسیر، کسب می‌کردند. اگر جنبش‌های توده‌ای را کنار بگذاریم -چون در اینجا موضوعیت ندارد- رهبرانی از این جنس را در بسیاری از جنبش‌های مربوط به حقوق زنان، کارگری، علیه برده‌داری و... در جهان می‌توان نشان داد. اما سؤال اینجاست که جنبش‌های جدید هم در حال آفرینش رهبرانی از درون خود هستند و یا منطق جدید، سلبریتی‌های تولید می‌کند که در تضاد با ایده‌های مترقی‌ای هستند که خود این جنبش‌ها به‌دنبال آنند؟

فارغ از وارد شدن به اینکه جنبش‌های جدید چگونه کار می‌کنند، می‌توان از سیاست رهایی‌بخش صحبت کرد. سیاستی که هم‌زمان در درون و بیرون خود با منطقی که مدام خواستار حفظ وضع موجود است و آن را بازتولید می‌کند در جنگ است. سلبریتی‌سازی یکی از این منطقی‌هاست. جنبش کارگری در ایران به‌نظر می‌رسد تاکنون در حد نسبتاً خوبی از این امر مصون مانده است. اما در بعضی از لحظات، می‌توان ردپای افتادن فعالین کارگری در این وضعیت را که خود نفی‌کننده‌ی یک کنش جمعی و رهایی‌بخش است، دید. مختصاتی که جنبش‌های دیگر مانند جنبش زنان را، شاید بیش از همه درگیر خود کرده است. برندسازی فردی و مایملک خود دانستن یک جنبش، امری است که به‌صورت گسترده در سطح جهانی رو به گسترش است. جهان نئولیبرال، رهبرانی را که در گذشته‌های دورتر از دل وضعیت شناخته می‌شدند، تبدیل به سلبریتی‌هایی در جنبش‌های امروز کرده که تنها مصرف می‌شوند. مصرفی که هر چه بیشتر باشد، نه‌تنها منجر به تغییرات ساختاری و پراکتیس جمعی نمی‌شود که مازاد آن به‌نفع حفظ وضع موجود عمل می‌کند. همان سازوکاری که بر روی تبلیغات در رسانه‌ها برای کالاها حاکم است، برای اکتیویست-سلبریتی هم عمل می‌کند. سازوکاری که با نمایش بیشتر، شور کاذب بیشتری هم تولید می‌کند. همان‌طور که عرضه‌ی زیاد، سودمندی را در نهایت افزون می‌کند، فعال کارگری سلبریتی هم همانند دیگر فعالین در جنبش‌های دیگر، رنج مقاومت را تبدیل به ژستی برای مقاومت می‌کند و رنج و ژست را با هم می‌فروشد و تشخیص تمایز این دو برای مخاطب دیگر به‌آسانی ممکن نیست.

این همان لحظه‌ای است که فعالان کارگری دیگر کم‌کم نامرئی شده و نمی‌توانند خود را در یک کنش جمعی بازشناسی کنند، چراکه همه چیز در نهایت در امر منفردی منحل شده و معنای کنش در یک همدستی آشکار سلبریتی-اکتیویست با حاکمیت از بین رفته است. در این میان، همه چیز حول امیال این نوع کنشگر دور می‌زند، اگر زمانی آدورنو و هورکهایمر می‌گفتند که «زیبایی هر چیزی است که دوربین، آن را بازتولید کند» [viii]، حالا کنشگری هر چیزی است که در درون دوربین متولد می‌شود. در همین راستاست که همه به جز سلبریتی-اکتیویست در پس‌زمینه باقی می‌مانند و در تصویر محو می‌شوند. این‌گونه ساختار حاکم توانسته است تصویری که می‌خواهد را جایگزین قبلی کرده و به‌راحتی دیگری بسازد و طرد و حذف را تثبیت کند.

جنبش کارگری همان‌طور که گفته شد تاکنون به میزان زیادی از این موقعیت‌ها در امان مانده اما آگاهی مستمر سوژه‌های سیاسی نسبت به شکل‌گیری چنین فرایندهایی می‌تواند اصول حاکم بر جنبش‌های اجتماعی پیشرو از جمله جنبش کارگری را حفظ کند. البته که جنبش اجتماعی نمی‌تواند خودش را از

مناسبات موجود منفک کند و صرفاً توسط اراده‌های کنشگران درونش شکل بگیرد. به همین خاطر شناخت اشکال مختلف دیگری‌سازی، می‌تواند ابزارهایی را به دست بدهد و مقاومت‌هایی را علیه این فرایند منجر شود.

محیط زیست، عنصری فراموش شده

یکی دیگر از حفره‌هایی که نادیده‌گرفتن آن، به شاکله‌ی پیشرو جنبش کارگری آسیب می‌زند، مساله‌ی محیط‌زیست است. در سال‌های اخیر، جنبش کارگری و محیط زیستی در سطح جهانی در بزنگاه‌هایی توانسته است پیوندهای نزدیکی را برقرار کند، هرچند که همچنان بسیاری تلاش دارند تا به‌صورت عامدانه، این دو جریان را در برابر هم قرار دهند. تعطیلی بعضی از کارخانه‌ها به‌دلیل آلوده‌کردن بسیاری از منابع طبیعی، به‌سرعت با توجیهاتی مثل بیکارشدن کارگران منتفی اعلام می‌شود. در واقع این‌چنین کارفرماهایی، کارگران را تبدیل به ابزاری برای سرپوش گذاشتن بر منافع خود می‌کنند. راه‌حلی که سیاست‌زوده، افتراق‌آفرین و در راستای تحکیم مناسبات مستقر است. اما این تنها صورتی ساده از مساله‌ی به‌غایت مهم است. اعتراضات گسترده‌ی کارگران در برخی نقاط جهان در رابطه با شرکت‌های بزرگ چندملیتی و کارخانه‌های آلوده، در سال‌های گذشته بیشتر شده است. همانند اعتراض گسترده کارگران در سال ۲۰۱۸ در هند در برابر مجموعه‌ی کارخانه‌های Sterlite Copper که به‌خاطر سرکوب پلیس، منجر به مرگ ۱۳ نفر هم شد).

اعتراضات محیط‌زیستی چند سالی است که به‌دلیل بحران آب و آلودگی هوا در ایران هم گسترش پیدا کرده است. این جریان هنوز نتوانسته ارتباط مستمری با جنبش‌های دیگر برقرار کند و جریانی هم مثل جنبش کارگری، با توجه به اعلام مواضع بیرونی به نظر می‌رسد، نتوانسته‌اند خوانشی نو از این بستر جدید داشته باشند. خوانشی که بسیار ضروری به نظر می‌رسد و به تکوین جنبش کارگری کمک زیادی می‌کند. بحران‌های زیست‌محیطی موجود بیش از هر موضوع دیگری، همراهی کارگران را طلب می‌کند. چراکه فرایندهای تولیدی در کنار رویه‌های حاکمیت به‌صورت سیستماتیک نقش مهمی در آلودگی‌های موجود زیست‌محیطی و تقسیم منابع طبیعی دارند.

منطقی که تنها کارگر صنعتی را به رسمیت می‌شناسد، کارگر کشاورزی را که به دلیل تغییرات زیست محیطی، توانایی کار بر روی مزارع کشاورزی را از دست می‌دهد به حاشیه می‌برد. مساله اینجاست که قانون‌های حمایتی در این بخش هم، به‌دلیل روزمزد و فصلی‌بودن بسیاری از این کارگران، تقریباً وجود خارجی ندارند. از طرفی، کشاورزی هم که تنها از دریچه‌ی نیازهای فردی خود به پیرامونش نگاهی کند، نمی‌تواند بحران ناشی از مصرف منابع را به عنوان خطری جدی بپذیرد. در واقع، به‌خاطر بحران‌های ساختاری، کشاورز هم روزبه‌روز فقیرتر می‌شود. خود کارگر صنعتی هم از سمتی دیگر، به صورت روزمره در خطر تعدیل و اخراج است. اینجاست که ساختار موجود، همانند دیگر موقعیت‌ها، می‌خواهد کارگران و یا در سطحی گسترده‌تر، مردم را در برابر هم قرار داده و محل نزاع را تغییر دهد. کارگران، مزدبگیران و کشاورزانی که روزبه‌روز فقیرتر می‌شوند، در بین خود، تضاد ایجاد می‌کنند و در این میان، این سوال که چگونه منابع طبیعی همانند آب، به‌دلیل سیاست‌های غلط حکمرانان، در حال از بین رفتن است، به فراموشی سپرده می‌شود. سوالی که با اتحاد بین کارگران، دیگر نمی‌تواند نادیده گرفته شود.

بازآرایی دوباره جنبش

تلاش برای صورت‌بندی‌های کنشگرانه‌ی جدید که بتواند فراسوی نظم اجتماعی هژمونیک را طلب کند، مهم و لازم است. نظم همگانی حاکم بر جهان، به‌دنبال این است که بخشی از طبقه‌ی کارگر را قانع کند که رفاهشان به سیاست‌های طردگرایانه، وابسته است [ix]. به همین خاطر جنبش کارگری، تلاشی مضاعف را باید در پی‌گیرد و آگاهی بخشی و آموزش درونی را به نوعی تقویت کند. پوپولیست‌های راست‌گرا در جهان و ایران، با همین منطق سعی بر این دارند بدیل‌های مرتجعانه‌ی خود را که مبتنی بر حذف دیگری است، هر چه بیشتر با تبلیغاتی دروغین که مبتنی بر هراس است، حاکم کنند. اما فرو بستن تام و تمام امر اجتماعی ممکن نیست و از دل همین فقدان‌ها در درون وضعیت است که جریان کارگری همانند هفت‌تپه و بعضی دیگر از اعتراضات در این سال‌ها، سیاست خلق کرده است.

جنبش کارگری همانند جنبش‌های دیگر باید بتواند از نفع خود فراتر برود و با جنبش‌های دیگر ارتباط ارگانیکی پیدا کند. نفع فرد با نفع کل، ارتباط برقرار کند. ستم‌دیدگان، باید مراقب باشند بی‌تفاوت از ستم‌های دیگر عبور نکنند و گرنه امکان‌های رهایی‌بخش از بین می‌رود و خود جنبش سویه‌های مترقی خود را از دست می‌دهد. ارتباط با جنبش‌های دیگر به‌معنای رویت ابعاد مختلف ستم درون خود جنبش هم هست. البته که سرکوب گسترده‌ی کارگران اجازه‌ی سندیکاها، مستقل و تشکل‌یابی را به آن‌ها نمی‌دهد که بتوانند به‌صورت منظم، تشکیلات خود را سازمان دهند. از دیگر سو حافظان وضع موجود هم تلاش می‌کنند تا اعتراضات کارگری را تنها به امر معیشت و دستمزد، تقلیل بدهند. گره‌زدن خواسته‌های کارگران با امر کلی‌تر، می‌تواند سیاست مردمی را محقق کند. این گره‌زدن مانع از تحمیل قاعده‌های همسان‌ساز می‌شود که می‌خواهد همه را در درون خود یکدست کند و تفاوت‌ها را نبیند. نظم موجود حتی جنبش‌هایی را می‌سازد که می‌خواهد منطق هویتی یکدست را سامان دهد و نتواند تبعیض‌های درونی را شناسایی کند.

پیوندهای میان این اشکال سلطه که بیان شد را باید به‌لحاظ سیاسی و به‌واسطه‌ی تلاش‌های آگاهانه و هشیارانه برای ایجاد همبستگی آشکار کرد [x]. به همین خاطر هم تنها بدین شیوه و با مبارزه در متن و از خلال تنوع و تفاوت‌های کارگران است که می‌توان به قدرتی مبتنی بر اتحاد که برای تغییر جامعه به آن نیاز است، دست یافت. لازمه‌ی تغییر در وضعیت «ظهور کنش جمعی آگاهانه» است و تغییر پنداشت از خود، پیش‌شرط ظهور این کنش جمعی است.

[i]-نگاهی کنید به راجر سایمون، *درآمدی بر اندیشه‌های سیاسی آنتونیو گرامشی*، ترجمه‌ی محمد اسماعیل نوذری، انتشارات نگاه، ۱۳۹۹

[ii]- مرکز آمار ایران، 1388-1394، نتایج طرح آمارگیری نیروی کار

[iii]-بنگرید به جولیت میچل، *نگاهی به بیرون از ژرفا (بازنگری جایگاه اجتماعی زن)*، ترجمه‌ی منیژه نجم عراقی، انتشارات خوب، ۱۴۰۰

[iv]- مرکز آمار ایران، ۱۳۹۴

[v]-سیلویا فدریچی، بازتولید اجتماعی را اینگونه تعریف می‌کند که در جامعه‌ی سرمایه‌داری به تمام فعالیت‌هایی اشاره دارد که در آن واحد، حیات هر روزی ما و توان کار کردن ما را بازتولید می‌کند. بعدها این مفهوم را بسط دادیم: فهمیدیم تولیدمثل بخشی از بازتولید حیات است و «بازتولید»، دو وجه متضاد دارد؛ از یک سو ما را به مثابه افراد، و از سوی دیگر ما را به مثابه کارگران قابل استثمار

بازتولید می‌کند. تیتی باتاچاریا هم این مفهوم را در رابطه با فعالیت‌ها و نهادهایی که برای خلق زندگی، حفظ آن و جایگزین کردن نسل بشر لازم‌اند به کار می‌برد.

[vi]-نگاهی کنید به کار شایسته: حق شهروندی زنان کارگر، پژوهشی از: ژاله شادی‌طلب، سمانه ابراهیم‌پور و سونیا غفاری، هفت شهر. شماره‌ی ۵۷-۵۸. صص ۱۵۵-۱۲۹

[vii] -Edkinz,jenny, *Sovereign Power, Zones of Indistinction, and the Camp, alternatives*, 2000

[viii]-بنگرید به تنودور آدورنو و ماکس هورکهایمر *دیالکتیک روشنگری*، ترجمه‌ی مراد فرهادپور و امید مهرگان، نشر هرمس، ۱۳۹۳

[ix]-این بحث را از جمله سیلیویا فدریچی در گفت‌وگو با سایت پروگرس مطرح می‌کند که در سایت meidaan.com ترجمه‌اش توسط فرزانه جلالی‌فر، منتشر شده است.

[x]- Nancy, Fraser & Cinzia, Arruzza & Tithi, Bhattachary, (2018), *Notes For A Feminist Manifesto*, *New Left Review* 1114 ,November-December